حمید سبزواری (شاعر) | امیر حسین فردی (نویسنده) | ابوالفضل عالی (گرافیست) | حسن شایانفر (محقق) | شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس) | شهید احمد زارعی (شاعر) | مهرداد اوستا (شاعر) | حسن روح‌الامین (نقاش) | سعودشجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست) | حبیب‌الله معلمی (شاعر) | علیرضا قزوه (شاعر) | محمد علی گودینی (نویسنده) | علی‌محمد مؤدب (شاعر) | محمد مهدی سیار (شاعر) | سیمین‌دخت وحیدی (شاعر) | امیر حسین صلواتیان (تصویرگر)

گفت‌وگوی کیهان با مجتبی صادقی درباره هنر خوشنویسی آیینی

مهدی برازنده

وقتی خط و معنا در هم می‌آمیزند

«خوشنویسی» یکی از جلوه‌های درخشان هنر اسلامی است که از دیرباز در کنار معماری مساجد، تذهیب قرآن و کتیبه‌های مذهبی، جایگاهی ویژه در فرهنگ اسلامی داشته است. این هنر نه تنها ابزاری برای زیباسازی متون بوده، بلکه همواره واسطه‌ای برای انتقال پیام‌های عمیق معنوی به مخاطبان خود بوده است. مسلمانان از قرن‌ها پیش، با بهره‌گیری از جلوه‌های بصری خطاطی، آیات قرآن، احادیث و اشعار مذهبی را با شکوه و وقار خاصی به تصویر کشیده‌اند.

در مناسبت‌های مذهبی و آیینی، خوشنویسی نقشی پررنگ‌تر ایفا کرده و همواره یکی از عناصر جدایی‌ناپذیر در آراستن اماکن مقدس، کتیبه‌های شهری و آثار هنری مرتبط با اعیاد و عزاداری‌ها بوده است.

از ماه مبارک رمضان و محرم گرفته تا اعیاد بزرگ اسلامی همچون غدیر و نیمه شعبان، هنرمندان این عرصه با خلق آثار فاخر، بستری برای ارتباط عمیق‌تر مردم با مضامین دینی فراهم کرده‌اند.

میلاد حضرت اباعبدالله الحسین(ع)، حضرت اباالفضل العباس(ع)، امام سجاد(ع) و در نهایت میلاد مبارک حضرت ولی‌عصر (عج) در اعیاد شعبانیه گرامی داشته می‌شود و این ماه بزرگ فرصتی برای زنده نگه‌داشتن فرهنگ شیعی و ارادت به آستان اهل‌بیت(ع) است. در این ایام، هنر خوشنویسی نیز جلوه‌ای دوچندان پیدا کرده و با نقش بستن نام‌های مقدس و عبارات عمیق و پرمعنا، فضائی دل‌انگیز و معنوی در دل شهرها و اماکن مذهبی ایجاد می‌کند.

در همین راستا، بسیاری از اساتید این هنر تلاش کرده‌اند با بهره‌گیری از خطاطی اسلامی، آثار ارزشمندی خلق کنند که نه‌تنها زیبایی بصری دارند، بلکه پیام‌های عمیق معرفتی و معنوی را نیز منتقل می‌کنند. یکی از این اساتید، «مجتبی صادقی» است که در حوزه خط نسخ یاقوتی و ثلث فعالیت می‌کند و آثارش در اماکن مذهبی و فضاهای شهری نمود ویژه‌ای یافته است.

به مناسبت اعیاد شعبانیه، گفت‌وگویی کوتاه با این هنرمند انجام داده‌ایم تا درباره مسیر هنری که تاکنون کرده است و همچنین پیوند خوشنویسی با مفاهیم دینی و نقش و اثرگذاری هنر خوشنویسی در مناسبت‌های مذهبی بیشتر بدانیم. او و شاگردانش در هفته‌های اخیر آثار فاخری را بمناسبت اعیاد شعبانیه به منصه ظهور رسانده‌اند که در ادامه از آن‌ها بیشتر خواهیم گفت.

«خوشنویسی» بهترین ابزار برای انتقال مفاهیم معنوی

مجتبی صادقی در گفت‌وگو با کیهان می‌گوید که از ۱۲ سالگی وارد وادی خوشنویسی شده و در کنار دایی خود که او نیز از اساتید خوشنویسی بوده، این هنر را فراگرفته است؛ نخستین تجربه‌هایش از نوشتن خط، در مسجد محل سکونت‌شان رقم خورده، جایی که فضای معنوی آن، انگیزه‌ای مضاعف برای او ایجاد کرد تا این هنر را در مسیر مفاهیم دینی و آیینی به کار بگیرد. او در این‌باره می‌گوید: «خط نوشتن در مکانی که برایم پر از حس و حال آسمانی بود، هزار برابر انگیزه و انرژی ساخت. قرار گرفتن در این محیط باعث شد که پا در عرصه هنرهای دینی و آیینی بگذارم و به خطاطی در حوزه مذهبی و آیینی وارد شوم. از دوران نوجوانی تلاش کردم هنر خودم را در مسیر تعالی قرار دهم و خطوطی را انتخاب کنم که ارتباط بیشتری با مفاهیم دینی دارند. خوشنویسی یکی از بهترین ابزارها برای انتقال مفاهیم معنوی است، چراکه چشم و دل مخاطب را همزمان تحت تأثیر قرار می‌دهد.»

کتیبه‌هایی که ارادت را روایت می‌کنند

همان‌طور که اشاره شد، یکی از نقاط درخشان فعالیت‌های هنری این خوشنویس برجسته، اجرای کتیبه‌های بزرگ مذهبی در سطح شهر تهران است. او که به گفته خودش بیشترین تاثیر و الهام را از اثر هنری «کتیبه‌های ولایت» در قالب کتیبه‌های کاشی در اتوبان امام علی(ع) تهران که در سال ۱۴۰۱ خلق کرده و گرفته است، تصمیم گرفت آثار خوشنویسی در ابعاد گسترده‌تری را طراحی و اجرا کند؛ به همین منظور، ایده‌ای به سازمان زیباسازی شهر تهران ارائه داد که با حمایت این سازمان، به بزرگ‌ترین کتیبه‌های دست‌نویس تبدیل شد.

کتیبه «گلزار فاطمه (س)»

یکی از شاخص‌ترین آثار صادقی و شاگردانش، کتیبه‌ای با عنوان «گلزار فاطمه (س)» است که شامل ۱۱۰ بار نگارش نام مبارک حضرت فاطمه (س) است و در نهایت به جمله «یا مرتضی علی» ختم می‌شود. این اثر در فضائی به مساحت ۲۰۰ متر مربع و با همراهی تیم ۲۷ نفره از هنرمندان کشورمان در خانه اتحادیه تهران آماده شده است.

این هنرمند کشورمان درباره طراحی اثر مذکورش می‌گوید: «ایده این طرح، در شب‌های پرفیض قدر امسال به ذهنم خطور کرد. در آن شب‌های خاص و معنوی، الهامی در دل من شکل گرفت که تصمیم گرفتم عبارت «یا مرتضی علی» را با شیوه‌ای خاص و زیبا به نگارش درآورم.»

در نتیجه این تلاش‌ها، در ۲۳ دی ماه امسال یکی از بزرگ‌ترین کتیبه‌های دست‌نویس کشورمان به نام زیبای «یا مرتضی علی» و به مناسبت ولادت حضرت علی(ع) در صحن امامزاده صالح(ع) پایتخت رونمایی شد و زائران حرم حضرت صالح بن کاظم(ع) تا نیمه شعبان شاهد این اثر فاخر شدند.

مجتبی صادقی درباره دلیل انتخاب نام مبارک فاطمه(س) در دل این اثر می‌گوید: «یکی بودن نام مادر بزرگوار حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) در این اثر و همچنین پیام‌های محبت و تکریم به این دو شخصیت والای تاریخ اسلام، باعث شد این اثر با نام مبارک فاطمه(س) آماده شود. این طرح در مدت سه روز به ثمر نشست.»

کتیبه‌هایی برای میلاد مهدی موعود (عج)

اما اثر دیگری که توسط این خوشنویس آیینی خلق شده، شامل دو کتیبه عظیم است که به مناسبت میلاد حضرت ولی‌عصر (عج) طراحی و به نمایش درآمده است. این آثار حاوی بخشی از دعای خواجه نصیرالدین طوسی با عبارت «السَّلامُ عَلَیکَ یا صاحِبَ الشَّجاعَةِ الحُسَینیَّة» است که در حروف آن، اسامی تمامی معصومین(ع) به طور هنرمندانه‌ای نگاشته شده است و شامل ۲۰ عبارت سلام به ۱۴ معصوم و ۶ شخصیتی بزرگ چون حضرت زینب(س)، حضرت ابوالفضل(ع) و حضرت معصومه (س) است.

هر یک از این کتیبه‌ها دارای ۳۳۰ متر مربع مساحت هستند و یکی از آن‌ها روز سه‌شنبه ۲۳ بهمن‌ماه در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) نصب شد و دیگری به حرم امام حسین(ع) هدیه شد. صادقی درباره تجربه اجرای این آثار می‌گوید: «در زمان اجرای این کتیبه‌ها آن‌قدر حال و هوای خوبی داشتیم که گویا رؤیایی شیرین در حال وقوع است و خوابی ملکوتی می‌بینیم. این آثار تأثیری شگرف بر بینندگان داشت و هر کسی که آن‌ها را مشاهده می‌کرد، احساس روحانی خاصی را تجربه می‌کرد.»

کتیبه‌های مذکور در یازده روز و توسط تیم ۲۵ نفره از هنرمندان و خوشنویسان کشورمان زیر نظر مجتبی صادقی طراحی و به منصه ظهور رسیده‌اند.

حمیدرضا عسگری، سرپرست معاونت فرهنگی سازمان زیباسازی درباره روند طراحی این کتیبه‌ها با بیان اینکه ایده این کتیبه به مناسبت نیمه شعبان و به‌ویژه با هدف ارتباط معنوی با سیدالشهداء شکل گرفته است، می‌گوید: «این کتیبه به‌طور خاص به‌عنوان یک سلام به امام زمان(عج) و به عنوان نمادی از پیوند معنوی بین حرم حضرت عبدالعظیم(ع) در ری و حرم سیدالشهدا در کربلا طراحی شده است.»

هنر در خدمت مفاهیم معنوی

به واقع، هنر خوشنویسی، آنگاه که با آیین‌های مذهبی تلفیق می‌شود، از مرزهای زیبایی بصری فراتر می‌رود و به مظهر ارادت و ایمان بدل می‌شود. هر نقش و هر کلمه، پیوندی میان هنر و معنویت است. در این تلفیق زیبا، خوشنویسی نه‌تنها زینت‌بخش اماکن و محافل مقدس است، بلکه پیام عشق و معرفت را در جان مشتاقان جاری می‌سازد.

استاد صادقی، هنرمند خوشنویس کشورمان معتقد است که «خوشنویسی» می‌تواند پلی میان زیبایی بصری و مفاهیم دینی ایجاد کند و باعث شود که این مفاهیم به شکلی عمیق‌تر در ذهن و روح مردم ثبت شود. او امیدوار است که مخاطبان آثارش همان احساسی را که او و گروه هنری‌اش هنگام خلق آن‌ها داشتند، تجربه کنند و با مشاهده این کتیبه‌ها، دل‌هایشان متوجه اهل‌بیت(ع) شود.

او در پایان به کیهان می‌گوید: «در بیشتر دیده شدن این‌گونه آثار هنری آیینی، رسانه‌ها نقش مهمی دارند، متاسفانه به دلیل ظهور تکنولوژی در صنعت چاپ، این‌گونه آثار رو به افول رفته است، در صورتی که روح هنر و ارتباط معنوی در اجراهای دستی است. مسئولین مربوط اگر حمایت کنند، این‌گونه آثار فاخر می‌تواند سفیر فرهنگ و هنر برای ما باشد.»

مرور و معرفی کتاب «انقلاب ما به ما چه داد؟»

تلاقی رؤیا و واقعیت در صدای یک نسل

شیما ناصری

تاریخ و انقلاب هر کشور به مثابه شناسنامه و هویت آن کشور تلقی می‌شود. در هر انقلابی، گروهی از مردم، سرشار از امید و آرمان، برای آینده‌ای روشن می‌جنگند. اما پس از گذشت سال‌ها، پرسش‌هایی کلیدی درباره اهداف، نتایج و دستاوردهای انقلاب‌ها مطرح می‌شود.

نادر ابراهیمی یکی از نویسنده‌های به‌نام ایران در یکی از آثار خود به نام «انقلاب ما به ما چه داد؟» این پرسش را از زبان فاطمه، دختری از جنوب شهر، مطرح می‌کند. و در ادامه جواب نامه و پرسش فاطمه را می‌دهد. این کتاب، روایتی از آرزوهایی است که در برخورد با واقعیت تغییر شکل داده‌اند.

اما آنچه این کتاب را همچنان خواندنی می‌کند، شباهت روایت‌هایش با دغدغه‌های نسل امروز است. فاطمه کتاب نادر ابراهیمی، دختر نوجوانی از دهه ۵۰ است، اما اگر امروز زنده بود، آیا حرف‌هایش تفاوتی با نوجوانان این نسل داشت؟ شاید حرف‌هایش را وقتی می‌خوانی به این موضوع پی خواهی برد که نسل جدید هم حرف‌هایشان همان است ولی نوع و طرز بیان کردنشان تغییر کرده ولی معنا و مفهوم یکی را می‌رساند.

ساختار و محتوای این اثر دربرگیرنده دو نامه، دو نگاه است.

یک- نامهٔ فاطمه: روایت دختری نوجوان که از وضع زندگی‌اش و فاصله عمیق میان آنچه انتظار می‌رفت و آنچه رخ داده، سخن می‌گوید.

دو- پاسخ نادر ابراهیمی: دفاع از آرمان‌های انقلاب همراه با تأکید بر تدریجی بودن تغییرات اجتماعی.

فاطمه در نامه‌ای بلند، از زندگی خود می‌گوید: پدری که رفتگر است، خانواده‌ای که درگیر مشکلات معیشتی است، و رؤیای عدالت که در ذهنش به کابوسی از تبعیض تبدیل شده است. او با زبانی ساده اما گزنده، از تناقض میان شعارهای عدالت‌خواهانه و وضعیت واقعی مردم سخن می‌گوید. مثلا فاطمه در صفحه ۱۳ کتاب به این موضوع اشاره می‌کند که: «آنجا، در آن بالاها، چیز چرکی هست که دیده نمی‌شود؛ چیز چرکی که من ایمان داشتم انقلاب، با چشم‌های درشتش آن را می‌بیند و با نفسِ بلندش آن را به باد می‌دهد، اما ندید و نداد.» و امثال صحبت‌های تند فاطمه که تا صفحه ۵۲ کتاب ادامه دارد.

در مقابل، از صفحه ۵۵ کتاب نادر ابراهیمی، به‌عنوان یک روشنفکر انقلابی، تلاش می‌کند که واقعیت‌های پیچیده تغییرات اجتماعی را توضیح دهد. او معتقد است که انقلاب، فرآیندی تدریجی است و نباید انتظار تغییرات فوری داشت. اما آیا چنین پاسخی برای نسلی که با امیدهای بزرگ انقلاب را پذیرفت، قانع‌کننده است؟ نادر در صفحه ۶۷ کتابش می‌گوید: «تصور انقلاب، خودِ انقلاب نیست. و حال، به امید آنکه معنای توهم روشن‌تر شود به تو می‌گویم: روز انقلاب نیز عصر انقلاب نیست. فاطمه! به روز انقلاب فکر نکن؛ به عصر انقلاب بیندیش. مهم، عصری‌است که در آن همه چیز باید نو شود نه روزی که پادگان‌ها تصرف شده است.»

مورد دیگری که پیرامون این کتاب می‌توان به آن اشاره کرد سبک و روایت (قدرت زبان و تصویرسازی) این اثر است. نثر کتاب، ترکیبی از زبان محاوره‌ای و ادبی است. ابراهیمی، با مهارت خاص خود، دیالوگی را خلق می‌کند که هم مستند به واقعیت است و هم سرشار از شاعرانگی.

زبانِ فاطمه، لحنی تند، صریح و گاهی طعنه‌آمیز دارد. او بدون پرده‌پوشی، نظام طبقاتی را نقد می‌کند و تناقض‌های اجتماعی را به چالش می‌کشد. به‌عنوان مثال، در صفحه ۱۲، او می‌نویسد: «خجالت دارد که این آقایان و خانم‌های محترم آمده‌اند این‌جا کار می‌کنند و شما ایستاده‌اید و نگاه می‌کنید!» این جمله، نقدی است بر نمایشی بودن کمک‌های طبقه مرفه.

یکی دیگر از بخش‌های تأثیرگذار کتاب، مقایسه زندگی فقرا و ثروتمندان است (صفحه ۱۵): «بچه‌های شما برای تولدشان کیک چند طبقه می‌خواهند، ما برای زنده ماندن، نانِ مانده.»

این تقابل، شکاف طبقاتی را به شکلی ملموس نشان می‌دهد. امری که در دهه ۵۰ وجود داشت و امروز نیز وجود دارد؛ از مدارس غیرانتفاعی با امکانات لوکس تا بیمارستان‌های دولتی که مردم در صف انتظارشان جان می‌بازند.

در نقطه مقابل، نثر نادر ابراهیمی، آرام‌تر و استدلالی‌تر است. او در صفحه ۲۸، می‌نویسد: «نتیجه انقلابِ ما به‌زودی مشخص می‌شود. بعضی چیزها خیلی زود درست می‌شود. اما بعضی چیزها آهسته آهسته...»

او تلاش می‌کند تا امید را زنده نگه دارد، اما برای فاطمه و امثال او، این پاسخ شاید بیش از حد انتزاعی باشد.موارد دیگری که در این کتاب مشاهده می‌شود، تم‌های اصلی کتاب است که از گذشته‌ای که هنوز ادامه دارد سخن می‌گوید. یکی از محوری‌ترین موضوعات کتاب، تضاد میان زندگی فقیران و ثروتمندان است که نادر ابراهیمی به آنها پاسخ می‌دهد.

می‌توان این‌گونه بیان کرد که این اثر نادر برخلاف یک عاشقانه آرام که بیشتر شاعرانه و فلسفی است، اثری انتقادی و اجتماعی است. ابراهیمی در این کتاب، نقش یک نویسنده متعهد را ایفا می‌کند که دغدغه مردم را دارد و حتی شاید بتوان گفت جنس مردم را خوب بلد است و حتی می‌داند اگر هم کاری از دستش برنمی‌آید با زبان نرم و ملین خود می‌تواند دل فاطمه را آرام کند و با همدردی نماید.

در آخر می‌توان اشاره کرد به این موضوع که کتاب «انقلاب ما به ما چه داد؟»، تنها یک روایت تاریخی نیست؛ بلکه بازتابی از یک واقعیت مداوم و تأمل و پاسخ به آن است.

نثر قوی، روایت صمیمی و مضامین عمیق، این اثر را به یکی از مهم‌ترین کتاب‌های نادر ابراهیمی تبدیل کرده است. چه موافق دیدگاه‌های فاطمه باشید و چه با پاسخ‌های ابراهیمی همدل شوید، این کتاب شما را بی‌تفاوت رها نخواهد کرد و شما را برای چندین ساعت درگیر خواهد کرد و حتی در ذهنتان مصداق‌هایی از دیروز و امروز جامعه را تداعی خواهد نمود. و حال امروز در این عرصه جدید بعد از چندین سال از گذشت انقلاب هنوز کسی هست که فاطمه‌های جدید را بشنود؟! و به پرسش‌هایشان پاسخ دهد؟!

گنجینه‌های معنوی

آشنایی با اشیای موزه حرم امام‌رضا (علیه‌السلام)

اسطرلاب مسطح برنجی

مریم عرفانیان — بخش هفتم

این اسطرلاب واقعاً جالب و قدیمی هست! شماره اموالش ۱۲۱۲۵ هست و قطر صفحه مادرش ۱۸/۵ سانتی‌متره. جنسش هم برنجیه و توسط استاد «عبدالعلی بن محمد رفیع» ساخته شده، با همکاری استاد «محمد باقر». این اثر به دوره صفوی برمی‌گرده.

این اسطرلاب پنج صفحه آفافیه و یک صفحه عنکبوتیه داره که قطرش ۱۶/۸ سانتی‌متره. روی این اسطرلاب نقوش زیبای اسلیمی با قلمزنی کار شده. در سرلوحه‌اش هم آیه «وسع کرسیه السموات و الارض و لایؤده حفظهما» نوشته شده که خیلی زیباست. علاوه‌بر این، در پشت صفحه اُمّ کتیبه‌هایی وجود داره که نام سازنده رو با عنوان «صنعه اقل الطلبه عبدالعلی» و نام خطاط رو با عنوان «نمقه اقل الطلبه محمدباقر» درج کردن.

غذای حضرتی

سمانه قائینی

مشغول بستن روبان دور سبزه است که از پشت پنجره‌ی اتاقک نگهبانی متوجه نزدیک شدن ماشینی به محوطه مهمان‌سرا می‌شود. فوری کلاه نظامی‌اش را روی سرش می‌گذارد و با سرعت از میان برف‌های آب شده سمت ماشین می‌دود. شیشه ماشین که پایین می‌آید، در حالی که چشم‌هایش حلقه شده فوری احترام نظامی می‌گذارد و می‌گوید:

– خُخخخخخوش اومدین.. ججججناب سرهنگ

سرهنگ امینی با همان چهره‌ی مقتدری که خط اخم ابروانش تا پشت گوش‌هایش رسیده نگاهی به قامت کوتاه رضا می‌کند و با صدایی رسا می‌گوید:

– ممنون سرباز قاسمی. خوشحالم اینجا می‌بینمت. اتاق ما آماده‌ست؟

همان طور که رضا نفس نفس می‌زند و شکم بزرگش بالا و پایین می‌رود می‌گوید:

– بببله. منتظرتان بودم. تا شما ماشین رِ پارک کُنن.کلید رِ میارُم خدمتان.

باعجله به اتاقک نگهبانی بر می‌گردد و همان طور که کلید بهترین واحد مهمان سرا را آماده می‌کند با خودش می‌گوید:

– خب آقا رضا بالاخره فرمانده پادگان آمد مشد. ببینم چکار مُکنی. جدای از لطفی که در حقت کِرده تو باید یه خودی نشون بدی.ای بهترین فرصته.

به محض ورود سرهنگ از جایش بلند می‌شود و پا می‌کوبید:

– آقا بفرمایید.ای بهترین سوئیت خدمت شما. تمیز و دلباز، پنجره‌اش به سمت حرم باز مِشه

سرهنگ مشغول پر کردن مشخصات در دفتر ثبت مهمان‌سرا می‌شود:

– مادر حال شون چطوره قاسمی؟

– خوبن. همیشه دعاگوتان هستن. اگه پا در میونی‌های شما نبود معلوم نیست بعد او دو ماه آموزشی توی بیابون‌های دامغان کجا می‌فرستادن مُره. حالا خداروشکر کنار مادرُم هستُم پیرزن تنها نیست...

سرهنگ امینی کلید را تحویل می‌گیرد و به محض خروجش از اتاق، رضا با دستپاچگی می‌گوید:

– ججناب سرهنگ حالا که تشریف اوردِن شهر ما. مُو در خدمتانُم. هر امری باشه انجام مُدُم بِرتان. اصلا تعارُف نکُنن. خانواده چیزی لازم دِره مو فراهم مُکُنُم. اصلا مُ رانَنده‌تان مُشُم مُبُرُمتان حرم.

نگاه سرهنگ جدی‌ترمی‌شود و می‌گوید:

– مگه تو سر پُستت نیستی؟ به کار خودت برس قاسمی. تا حرمم راهی نیست پیاده می‌ریم.

رضا سرش را پایین می‌اندازد و آرام می‌گوید: چچچشم.

هنوز سرهنگ در را پشت سرش نبسته است که دوباره رضا با صدای بلند تری می‌گوید:

– ححححتی غذای حضرتی هم نمِخن؟ تبرکه!

سرهنگ لحظه‌ای مکث می‌کند. لبخندی روی صورت رضا نقش می‌بندد. چهره‌ی سرهنگ کمی مهربان‌تر می‌شود و می‌پرسد:

– یعنی واقعا می‌تونی برای ما یه پرس غذای حضرتی بیاری؟

– ای چی حرفیه آقا. یَک پرس چیه. مو پنج پرس میارُم. به تعداد افراد خانواده‌تان.

سرهنگ در حالی که دستگیره در را می‌چرخاند می‌گوید:.

– همون یه پرس کافیه.فردا ناهار می‌تونی بیاری؟

چون من فردا شب بعد از سال تحویل برمی‌گردم دامغان.

– ها که مِتنُم چرا که نِ. فردا ناهار مِیرُم.

سرهنگ می‌رود و رضا در حالی که عرق پیشانی‌اش را پاک می‌کند نفس عمیقی می‌کشد. بعد از اتمام شیفتش می‌زند به دل خیابان‌های شلوغ و پرترافیک و سراسیمه خودش را به حرم می‌رساند. از میان صحن‌های شلوغ که مملو از زائران است آدرس مهمان‌سرای حضرت را از خادمی می‌گیرد و به صحن غدیر می‌رسد. جمعیت زیادی مقابل ورودی آنجا صف کشیده‌اند. رضاجلو می‌رود و به خادمی می‌گوید:

– ببخشید آقا مُو پنج پرس غذا لازم دِرُم برای فردا ناهار.

خادم با لبخند چوپ پرش را به شانه ی رضا می‌زند و می‌گوید:

– مگه این‌جا رستورانه که اومدی سفارش غذا میدی جوون. اگه فیش غذا داری برو عزیزم تو صف.

جمعیت، رضا را کنار می‌زنند. مات و بلاتکلیف، مردم را تماشا می‌کند. یادش می‌آید آخرین بار، ماه رمضان پارسال بود که مادرش از مسجد محل یک فیش غذای حضرتی گرفته بود. فوری زنگ می‌زند خانه.

– الو ننه سلام خوبی. گوش کن چی مُگُم. مِتنی بری از هم مسجد محل یه چند تا فیش غذای حضرتی بگیری؟ بِری شخص مهمی مُخوام

مادر با لَحنی آرام و خونسرد می‌گوید:

– علیک سلام. معلوم هس تو کُجایی؟ باز گُشنت رِفته دنبال غذای حضرتی مگردی؟

مگه مسجد محل فیش خیرات مُکُنه که مُو بُرُم بگیرُم! اویَم نه یکی، چندتا؟! حالت خوبه پسر جان؟

وخی بیا خانه مُو تنهایم. سر راتم نون بخر.

رضا زیپ اورکتش را بالا می‌کشد،کنج صحن انقلاب رو به ایوان طلا در خودش فرو می‌رود. دستهایش را از سرما زیر بغلش جمع می‌کند و با خوش حرف می‌زند:

– خاک به سرت رضا. ننه راست مگه وقتی جو گیر مشی هیچ کی جلو دارت نیست. حالا غذای حضرتی از کجا مخی جور کنی؟! یا امام رضا ببین چه جور گرفتار رِفتُم. خودت یه فکری به کلم بنداز. یه راهی دُرس کن.

لحظه‌ای یادش می‌آید دو نفر از بچه‌های هم خدمتی‌اش خادم حرم هستند. فوری به آنها زنگ می‌زند از هر دو یک جواب را می‌شنود:

– شرمنده رضا جان.در ماه یک فیش غذا به ما می‌دن اونم با ده نفر تقسیم می‌کنیم

از حرم تا خانه پیاده می‌رود و در تمام مسیر با خودش فکر می‌کند که فردا جواب سرهنگ را چه بدهد. کنار سفره‌ی شام می‌نشیند.

مادر با دیدن چهره رضا می‌گوید:

– چیه ننه چرا درهمی؟ امروز رفتُم بهشت رضا سر خاک آقات خدا بیامرز. لابد توام دلت بِرِی او تنگ رِفته که دمقی!ها؟!ای جور وقتا دلم بد هواشو مُکنه. همیشه سال تحویل با او می‌رفتُم حرم.کاش مِشُد لااقل تو فردا می‌بودی با تو مِرفتُم. رضا با توام معلوم هست حواست کجایه؟

رضا بی‌آنکه کلامی حرف بزند از پای سفره بلند می‌شود و به اتاقش می‌رود.و تمام شب را دور خودش می‌چرخد و گاهی زیر لب با خودش حرف می‌زند:

– ای چی غِلطی بود مُو کِردُم. حالا فردا جواب سرهنگ رو چی بُدُم. پاک آبروم مِره. یکی نیست بگه تو که عرضه نِدری یک پرس گیر بِیری چرا قُپی میای که پنج پرس مِتنی جور کنی!

تا اذان صبح هزار فکر به ذهنش می رسد که همه به در بسته می‌خورد الا یک فکر.

با تصمیمی که می‌گیرد کمی ذهنش آرام می‌شود؛ اما دلشوره‌ای در وجودش تاب می‌خورد که مدام خیس عرق می‌شود و حالش را بد می‌کند.صبح قبل آنکه سر شیفتش در مهمان سرا حاضر شود نگاهش به گنبد طلا که در انتهای خیابان به خوبی می‌درخشد گره می‌خورد. از خجالت سرش را پایین می‌اندازد. با خودش می‌گوید:

– معلوم هست پسر دِری چکار مُکنی! حیف اسم رضا روی تو. الان آقا دِره نگات مُکنه. از فکرتم خِبر دِره. اصلا روت مره ازای به بعد بری حرم؟!

سرش را بلند می‌کند دست به سینه می‌گذارد بعد سلام زیر لب آهسته می‌گوید:

– شرمنده آقا چاره‌ای نِدرُم.

ساعت حدود دو ظهر است و سرهنگ با ماشین، همراه خانواده وارد مهمانسرا می‌شوند.

رضا جلو می‌رود، احترام نظامی می‌گذارد و می‌گوید:

– تاتاتا یک ساعت دیگه غذای حضرتی مِیرُم خدمتتان.

سرهنگ که به اتاقش می‌رود، رضا با عجله از مهمانسرا خارج می‌شود. به رستورانی که فاصله‌ی کمی تا محل پستش دارد می‌رسد. سفارش غذا می‌دهد و یک پرس قیمه با نان لواش و ماست تک‌نفره رضوی می‌خرد.

در اتاق سرهنگ را با آرامش می‌کوبد، صورت سفیدش، سرخ شده و قطرات عرق در آن سرما روی پیشانی‌اش راه کشیده است.سرهنگ با دیدن رضا رو به خانواده‌اش می‌کند و بلند می‌گوید:

– مادر غذای حضرتی رسید!

غذا را بو می‌کشد و نان را می‌بوسد با بغضی که راه گلویش را گرفته رو به رضا می‌گوید:

– قاسمی؛ واقعا کار بزرگی برای من کردی. به مادرم قول داده بودم سال تحویل بیارمش حرم و غذای حضرتی براش بگیرم، که تو زحمتش رو کشیدی. ما امروز مهمان سفره‌ی حضرت رضا هستیم اونم به لطف تو. ممنونم.

رضا در حالی که دست و پایش سست شده و سرما تا مغز استخوانش رفته فقط می‌گوید:

– ننونونوش جججججان

برمی‌گردد به اتاق نگهبانی.گریه امانش را بریده. تلفن مدام زنگ می‌خورد. به سختی جواب می‌دهد. صدای مادر را از پشت خط می‌شنود:

– الو رضا جان. خوبی ننه. دارُم میام دنبالت باهم بِرم حرم. کی شیفتت تِموم مِره؟نُمَخوام سر سال تحویل تنها باشُم.

– نه ننه مُ نمیام. یعنی روم نمِره. شما برو مُخوام تنها باشُم.

– ای حرفا چیه مِزنی. بِرچی صدات ای‌جوری رِفته؟ چیزی شده رضا؟ از کَی خجالت مِکشی که روت نمِره؟

صدای هق‌هق رضا در گوشی می‌پیچد

– مُ که غیر تو کِسی رِ ندِرُم رضا جان. قوربونت شُم روی مادر پیرت رِ زمین نَنداز

– مُ غلط بکُنُم....

– پس آمدُم آماده بشی. باید به مُ بگی چی شده

گریه‌های رضا اوج می‌گیرد. زیر لب می‌نالد:

– یا امام رضا! اخه با چی رویی بیام.

در قعر دریا گردبین

علی قربان نژاد

به جرات می‌توان گفت تاریخ ادبیات فارسی از غنی‌ترین و پربارترین تواریخ ادبیات در جهان است. اگرچه ایرانیان شکل عروضی شعر را از اعراب گرفتند اما به سرعت به آن نظام دادند و با ایجاد تغییراتی بر غنای فرمی آن افزودند.

گفته می‌شود که قریب به ۳۰۰ وزن در شعر فارسی وجود دارد اگرچه از میان آنها تعدادی بسیار پرکاربرد هستند و برخی از اوزان عروضی نیز وزن‌هایی کم کاربرد هستند. برای مشخص کردن وزن شعر به طور معمول از «افاعیل» استفاده می‌شود. برای نمونه برای مشخص کردن وزن این شعر از حافظ:

دردم از یار است و درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم

آن را بر حسب افاعیل عروضی چنین سامان می‌دهیم: «فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن». پس چنان‌که مشخص است عکس شعر عرب در شعر فارسی مصراع تعیین‌کننده وزن شعر است.

حال در میان وزن‌های شعر فارسی اوزانی وجود دارند که به آنها «وزن‌های دوری» گفته می‌شود. وزن‌های دوری در هر مصراع از دو بخش متناسب و یک نواخت تشکیل شده است. برای نمونه:

هر که دلارام دید، از دلش آرام رفت
چشم ندارد خلاص، هر که در این دام رفت

(سعدی)

که وزن آن براساس افاعیل عروضی از این قرار است: «مفتعلن فاعلن، مفتعلن فاعلن» یا مثلا در موردی دیگر می‌خوانیم:

ببین ذرات روحانی که شد تابان از این صحرا
ببین این بحر و کشتی‌ها که بر هم می‌زنند این جا (مولوی)

که وزن عروضی آن براساس افاعیل می‌شود: «مفاعیلن مفاعیلن؛ مفاعیلن مفاعیلن»

در دو مورد آخر یعنی اشعار سعدی و مولوی ما شاهد این هستیم که مصراع که تعیین‌کننده وزن شعر است خود به دو قسمت مساوی و شبیه هم تقسیم شده است. یعنی هر مصراع از دو بخش کاملا هموزن همدیگر شکل گرفته است. به این حالت «نیم مصراع» گفته می‌شود» یعنی در وزن‌های دوری «نیم مصراع» تعیین‌کننده وزن است و وزن کلی شعر از تکرار یک شکل و هم آهنگ وزن نیم مصراع ساخته می‌شود و وزن هر بیت متشکل از چهار نیم مصراع هموزن است.

این حالت به اوزان دوری ویژگی‌هایی می‌بخشد که یکی از مهم‌ترین‌های آن آهنگین بودن این وزن‌هاست. دیگر امکانی که این دسته از وزن‌ها وجود دارد استفاده از یکی از صنایع شعری است که به آن قافیه درونی گفته می‌شود. استفاده از قافیه درونی خود بر زیبایی و آهنگین بودن شعر می‌افزاید. با این حال استفاده از این صنعت شعری نیازمند توانمندی قلم شاعر است به این معنی که مخاطب هنگام خواندن آن شعر احساس نکند که کلماتی که عنوان قافیه‌های درونی به کار گرفته شده‌اند به نوعی تنها به همین منظور در شعر حضور دارند.

دو مورد از زیباترین قافیه‌های درونی که در ادبیات فارسی وجود دارند از سعدی و مولوی هستند. بیتی که متعلق به سعدی است بیتی آشناست:

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود

کلمات «بدن / سخن / خویشتن» در پایان سه نیم مصراع کلماتی هم قافیه هستند. شاعر در این بیت به شکلی زیبا بر این نکته تاکید می‌کند که در چگونگی رفتن جان از بدن هر کسی چیزی می‌گوید یا به عبارتی هر کسی حدس و گمانی دارد اما من به چشم خودم دیدم که جان از بدنم می‌رود. اگرچه در این فقره عبارت «جان» کنایه از معشوق است لکن زیبایی بیت وقتی بیش از پیش می‌شود که در نظرآوریم با خروج جان از بدن اعضای جسم آدمی نیز از کار می‌افتند اما شاعر می‌گوید که رفتن جان از بدنش را یا به عبارتی مرگش را به تماشا نشسته است. کلماتی که به عنوان قافیه درونی در این بیت مورد استفاده قرار گرفته‌اند به طرزی ماهرانه در بافتار بیت نشسته‌اند که به هیچ عنوان این گمان پیش نمی‌آید که آنها تنها برای ایفای نقش قافیه درونی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. بیت دیگری که آن هم در شمار بهترین نمونه‌های به کارگیری قافیه درونی است بیتی از یکی از غزل‌های مولوی است:

گل‌های سرخ و زرد بین، آشوب بردابرد بین
در قعر دریا گردبین، موسای عمرانی است این

کلمات «زرد، برد